

بررسی و نقد مبانی هرمنوتیکی پل ریکور

سید محمود مرتضوی شاهرودی^۱

ابوالفضل ساجدی^۲

علی مصباح^۳

چکیده

با توجه به تأثیر عمیق اندیشه‌های هرمنوتیک در فهم دینی، بررسی و نقد آنها راهی برای دفع و رفع شبهات موجود در این حوزه و نیز توسعه علوم دینی است. پل ریکور فیلسوف معاصر، اندیشمندی بسیار تأثیر گذار در حوزه هرمنوتیک و روش شناسی علوم انسانی است که هرمنوتیک فلسفی را در برابر دیگر تفکرات مرتبط با روش فهم به اقتدار رسانده و روشی اصلاح شده و ترکیبی را در تفسیر متون و فهم دین ارائه نموده است. او می‌کوشد با روش پدیدارشناسی هرمنوتیک و ترکیب نمودن عنصر «تبیین ساختاری» با عنصر «فهم» و «تصاحب» سیری منطقی از مرحله قرائت تا تفسیر فهم ارائه کند؛ سیری که از سویی بر پایه استقلال معنای متن از مراد مؤلف و وحدت معنای متن شکل گرفته و از سویی در برابر نسبیت مطلق مقاومت می‌کند و معیاری برای داوری بین تفاسیر ارائه می‌دهد. مقاله حاضر می‌کوشد به مهمترین مؤلفه‌های هرمنوتیک ریکور و مبانی آن اشاره نموده، نقاط ضعف و قوت آن را با استفاده از اندیشه‌های بنیادین علوم اسلامی در بوته نقد قرار دهد.

واژه‌های کلیدی: هرمنوتیک فلسفی، پل ریکور، تفسیر متن، فاصله‌مندی، قوس هرمنوتیکی، تعدد قرائت‌ها، انواع دلالت.

۱. دانشجوی دکتری کلام اسلامی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره). رایانامه:

Seidmahmoodshahroodi@gmail.com

۲. استاد مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

۳. دانشیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

پل ریکور^۱ اندیشمند فرانسوی معاصر از برجسته‌ترین فیلسوفان متعلق به پارادایم هرمنوتیک فلسفی است. او، هم در شناساندن این دانش و سیر تفکرات موجود در آن آثاری ارزشمند و راهگشا دارد و هم در تحلیل و ارائه نظریه در این بحث گوی سبقت را از معاصران ربوده و تئوری‌های تحسین برانگیزی ارائه نموده است (داونهور، ۱۳۹۴، ۱۱). ریکور کوشیده است اندیشه هرمنوتیک فلسفی را به گونه‌ای سامان دهد که از نقدهای معاصران در امان بماند و از چالش نسبیت مطلق رهایی پیدا کند.

از آنجا که هرمنوتیک به موضوع فهم و روش آن می‌پردازد، در زمره دانش‌های درجه دوم قرار گرفته و نسبت به معارف دیگر از جمله علوم انسانی، معارف دینی و دانش کلام تقدم معرفت شناختی دارد، و اتخاذ مبانی متفاوت در آن منجر به اختلاف در این علوم خواهد شد. آموزه‌های هرمنوتیک فلسفی علاوه بر نقل، منابع دیگر چون عقل، تجربه و شهود را هم متأثر می‌سازد و از این حیث می‌تواند نقش تخریبی بر باورهای دینی داشته باشد. «هرمنوتیک ریکور» علاوه بر این ارتباط کلی با معرفت دینی و دانش کلام ویژگی دیگری هم دارد؛ از سویی روش هرمنوتیک ریکور و نگاه تازه او به فهم متن به ادعای خود او در برابر تشکیکات فزاینده تحلیل زبانی و هرمنوتیک فلسفی به اعتبار فهم سنتی متون مقدس و منع از نسبیت می‌انجامد (ریکور، ۱۳۸۵، ۵۱)، و از سوی دیگر روش خاص تفکر او در تحلیل آموزه‌های علوم انسانی موافق و مخالف آموزه‌های الهیاتی مانند مسئله خلقت (ریکور، ۱۳۸۸، ۲۴۲) می‌تواند به عنوان یک پیشنهاد در تحقیقات کلامی (به‌ویژه مسئله مهم تعارض علم و دین) مورد توجه قرار گیرد و در حوزه دفاع از دین مفید واقع شود.

مقاله حاضر می‌کوشد به بررسی و نقد مبانی هرمنوتیکی پل ریکور بپردازد. در اینجا پیامدهای این مبانی مباحث گوناگون علوم انسانی و الهیات و نیز مضامین آثار ریکور که در آنها به مسائل این علوم پرداخته شده است محل بحث نیست، بلکه تمرکز ما صرفاً بر خود مبانی هرمنوتیکی است. بدیهی است که بررسی ثمرات گوناگون اثبات یا نفی این مبانی مجالی گسترده می‌طلبد و در اینجا تنها به اشارات و ارائه مثال‌هایی اکتفا خواهد شد.

1. Paul Ricoeur (1913-2005).

هر چند کتب، پایان نامه و مقالات فراوانی گاه به ویژه به تفکر ریکور پرداخته و گاهی به صورت پراکنده و در ضمن بررسی سیر تحولات دانش هرمنوتیک متعرض اندیشه‌های او شده‌اند، اما به نظر می‌رسد بررسی کامل مهم‌ترین آموزه‌های هرمنوتیک ریکور به صورت متمایز و ارائه نقاط قوت و ضعف تفکر او در میان مقالات فارسی پیشینه‌ای نداشته باشد. آثار موجود یا تنها به بعدی از ابعاد هرمنوتیک ریکور پرداخته‌اند و یا به پیامد روش شناختی هرمنوتیک او در شاخه‌های گوناگون علوم انسانی توجه نموده‌اند. فقدان ریشه یابی آراء ریکور در نظریات فلسفی پیش از او و ارائه ترتیب منطقی و نگاه جامع به بنیان تفسیری ریکور و نیز فقدان دیدگاه انتقادی از نکاتی است که نویسنده را به سامان دهی این مقاله فراخوانده است.

در این مقاله تلاش می‌شود در سه بخش به سوالات زیر پاسخ داده شود:

اندیشه‌های هرمنوتیک ریکور به کدام یک از تئوری‌های فلسفی پیش از او وابسته است؟ مهم‌ترین مبانی هرمنوتیکی پل ریکور کدامند؟ چه نقدهایی می‌توان بر این مبانی وارد نمود؟

۱) مهم‌ترین اندیشه‌های مؤثر بر هرمنوتیک ریکور

هرمنوتیک ریکور نظامی ترکیبی از تئوری‌های فهم است که بیشترین مبانی خود را از نظریه‌های زبان شناختی، هستی شناختی و پدیدارشناختی اندیشمندان سابق بر ریکور وام گرفته است. عمده هنر ریکور شناخت، نقد و ترکیب این اندیشه‌ها و ارائه نظام تفسیری جامع در حوزه فهم متن و کنش انسانی است. او گاهی اندیشه‌های را مقبول یافته و از آن در هرمنوتیک استفاده می‌نماید و گاهی آن را اصلاح و مسانخ با آموزه‌های دیگر کرده و به کار می‌برد. بنابراین شناخت این دیدگاه‌ها برای فهم کامل نظام هرمنوتیک ریکور ضروری است. در این بخش به مهم‌ترین اندیشه‌های مذکور با رعایت ترتیب از تئوری‌های مرتبط با عناصر زبان و ساختار آن به مثابه راهنمای الگوهای درونی گفتمان، تا اندیشه‌های مرتبط با ذهن و وجود به مثابه راهنمای الگوهای بیرونی یا تفسیر واقعی گفتمان اشاره می‌کنیم.^۱

۱. اندیشه‌های زبان شناختی ریکور

۱. این ترتیب را که برنامه هرمنوتیک ریکور در تفسیر استعاره بر اساس آن می‌باشد از مقاله «استعاره و مسأله اصلی هرمنوتیک» ص ۱۷۱ اتخاذ کرده‌ام.

عناصر گوناگون تئوری هرمنوتیک ریکور وابسته به اندیشه‌های زبانشناختی او است. مؤلفه‌های تبیین، فهم و همسانی کنش و گفتار که در آینده مطرح خواهد شد، بر پایه نظریه‌های ساختارگرایی، تفکیک مفهوم و ارجاع، و کنش گفتاری است. در اینجا ما این سه نظریه را ذکر می‌نماییم و در توضیح مؤلفه‌های هرمنوتیک ریکور کاربست آنها را گوشزد خواهیم نمود.

۱-۱. ساختارگرایی فردیناند دو سوسور^۱

ریکور خود به تأثر از ساختارگرایی فرنینان دو سوسور اذعان دارد (Ricoeur, 17, 1887). او در نظریه تفسیری گام اول را تبیین ساختاری زبان متن می‌داند و برای بیان آن از نظریه ساختارگرایی سوسور در زبان استفاده می‌کند. در نظریات ساختارگرا تمام ماهیت و ذات عناصر در نظام‌های انسانی (از جمله زبان)، نحوه ارتباط و تفاوت آنها با عناصر دیگر است. جنس وجودی عنصر اهمیتی ندارد بلکه مهم این است که آن عنصر چه جایگاهی در ساختار را به خود اختصاص داده است. در حقیقت معنا وابسته به آن جایگاه و اعتبار آن است نه جنس عنصر. از نظر سوسور شطرنج مثال خوبی برای قیاس با ماهیت خودکفا و نظام‌مند زبان است: «در شطرنج آنچه را که غیر ذاتی است می‌توان به سادگی از آنچه ذاتی است جدا کرد. این حقیقت که بازی شطرنج از ایران به اروپا رسیده است، بیرونی است؛ در برابر آن، هر چیزی که به نظام شطرنج و قواعد آن مربوط می‌شود ذاتی است. اگر من به جای مهره‌های چوبی از مهره‌های ساخته‌شده از عاج استفاده کنم این تغییر هیچ تاثیری در نظام آن نخواهد داشت، اما اگر تعداد مهره‌ها را کاهش یا افزایش دهم این تغییر تاثیر مهمی بر گرامر بازی خواهد گذاشت... هر چیزی که نظام را تغییر دهد در هر حال ذاتی است» (سیم، ۱۳۸۰، ۱۱۳).

سوسور و ساختارگرایان نگاهشان به زبان هم زمانی است و نگاه تاریخی به یک کلمه و عنصر زبانی را به عنوان اینکه زمانی به طور مستقل بر معنایی دلالت می‌کرده و پس از آن بر معنایی دیگر دلالت می‌کرده است نمی‌پذیرند (همان، ۱۴۵). زبان (language) با گفتار (parole) فرق می‌کند، گفتار تحقق شخصی و بالفعل زبان است و حاوی معنایی خاص و پیام‌هایی است که بر زبان جاری می‌شود، اما زبان همگانی، غیر زمانی و غیرمعطوف به نیت متکلم و عینی است. این عینیت برای ریکور

1. Ferdinand de Saussure.

نکته فرار از نسبیت افسار گسیخته هرمنوتیک فلسفی است. زبان به عنوان یک عین بر فهم مفسر تأثیر می‌گذارد و از تشبث بی رویه آن جلوگیری می‌کند. زبان نظام مرتبط آواها و معانی است که وابسته به استعمال خاص نیست. بر اساس نگاه ساختارگرایان به زبان، «زبان» حکایت‌گری از عالم واقع ندارد و نظامی است بسته که باید با توجه به روابط درونی‌اش شناخته شود. این دیدگاه قانون‌مند به زبان باعث می‌شود خصوصياتی را که یک زبان در هنگام به فعلیت رسیدن و به گفتار درآمدن واجد آن می‌شود، از او سلب کنیم. به این ترتیب است که ریکور می‌گوید هر متن در گام اول باید بر اساس ظرف زبانی و بدون توجه به وابستگی‌اش به نویسنده و خواننده تلقی شود.

نقدهای ریکور: ریکور در عین استفاده از نگاه ساختارگرایانه در مراحل از فهم متن این روش را تام و کامل نمی‌داند و در آثار گوناگونش به‌ویژه در مقاله «ساختار و هرمنوتیک»^۱ به بررسی و نقد نظریه ساختارگرایی پرداخته است. در اینجا به صورت فشرده تنها به بیان دو مورد از نقدهای او اکتفا می‌کنیم:

وجود ارجاع در هر متن: از نظر ریکور ساختارگرایان معتقدند چون متن از مؤلف و زمینه جداست می‌توان آن را موضوعی مطلق تصور کرد. از نظر آنها متن ساختاری دارد که قوانین خاص بر آن حاکم است و می‌توان آن را به صورت عینی مورد مطالعه قرار داد. ریکور این نوع نگاه به متن را «ایدئولوژی متن مطلق»^۲ می‌خواند. او این دیدگاه را نمی‌پذیرد؛ زیرا این دیدگاه رابطه متن و ارجاع را به کلی گسسته می‌داند. ریکور می‌گوید در هنگامی که سخن (که پر از ارجاع و مصداق است) به متن تبدیل می‌شود رابطه متن و ارجاع او تنها متوقف می‌شود، ولی هرگز قطع نمی‌شود: «متن بدون ارجاع نیست. این دقیقاً رسالت خواندن در مقام تفسیر است که ارجاع متن را واقعیت بخشد. متن قبل از خوانده شدن امری معلق و «پا در هوا»^۳ است. خارج از جهان یا بدون جهان است» (Ricoeur, 1981, 148-149).

۲. نادیده ماندن ابعاد مهمی از زبان در رویکرد ساختارگرایانه: ما به پیش

1. RICOEUR, PAUL. Structure and hermeneutics in The Conflict of Interpretation, pp.27-61.

2. Ideology of the absolute text.

3. In the air.

فرض‌هایی که به اعتراف سوسور در رویکرد ساختارگرایی به زبان وجود دارد (مانند تمایز زبان و تحقق آن در قالب سخن و نوشته، تأکید بر زبان به عنوان نظام نشانه‌ها، و انتقال معنا از طریق تقابل و اختلاف) اشاره کردیم. ریکور این پیش‌فرض‌ها را نادرست می‌داند؛ زیرا در آنها چند بُعد مهم از زبان و متن مغفول می‌ماند: ۱. عمل سخن گفتن؛ این کنش توسط ساخت گرایان نه به عنوان گونه‌ای از برقراری ارتباط در یک نظام بسته از علائم و نه به عنوان فعالیت خلاق پذیرفته شده است. ۲. تاریخ کلام و کلمه در زبان. ۳. هدف اولیه زبان که عبارت است از گفتن چیزی درباره چیزی یعنی وجه اشاره‌ای زبان. ۴. روش‌های گفتار فردی که از هر فرد و اجتماع تا فرد و اجتماع دیگر متمایز است (مور، ۱۳۷۸، ۱۶۲).

نتیجه نقدهای فوق این است که ریکور نمی‌تواند برای فهم متن به رسیدن به معنای ساختاری و زبانی آن اکتفا کند و ساختارگرایی تنها برای مرحله اول از تفسیر مفید بوده و برای افاده تمام معنای متن ناکافی خواهد بود. نظریه ساختارگرایی در معنای متن هرچند به قانون مندی و ثبات در زبان کمک شایانی می‌کند اما دچار مشکل غفلت از فعلیت‌های زبان است. حیثیتی که ریکور به آن توجه نموده و بدین وسیله دیدگاه ساختاری صرف را کنار گذاشته است. ریکور به زبان در هنگامی که توسط یک انسان استعمال شده و به فعلیت می‌رسد و دارای معنا و محکی می‌شود توجه خاص می‌نماید و ارتباط میان ذهن و خارج را در هنگام گفتار و سخن بررسی می‌کند. بدین ترتیب ریکور از نشانه‌شناسی به معناشناسی گفتارها- یعنی مرتبه فعلیت یافتن زبان که واجد محکی مشخص و معین می‌گردد- روی می‌آورد و از آن به عنوان «واقعۀ دیسکورس»^۱ یاد می‌کند. او این اصطلاح را از زبان‌شناس معروف فرانسوی امیل بنونیست وام گرفته است (Ricoeur, 1974, 254).

دیسکورس یک واقعه و امر مستحدث است که در طی آن زبان از بُعد و حیثیت زمانی برخوردار می‌شود. زبان و ساختارهای زبانی واقعه نیستند و جنبه عمومی دارند، ولی در هنگام سخن گفتن یا نوشتن به فعلیت رسیده و تحت شرایط خاص قرار می‌گیرد. دیسکورس در یک سخن شفاهی واقعه‌ای است زائل‌شونده و در یک سخن کتبی واقعه‌ای است که در زمان خاصی بوجود آمده و با نگارش تثبیت شده است. بدین ترتیب، «تشانۀ» واحد بنیادین زبان و «جمله» واحد بنیادین دیسکورس خواهند

1. Occurrence of discourse.

بود (Ricoeur, 1981, 133,135)

۱-۲. تمایز میان معنا و ارجاع با الهام از نظریه منطقی فرگه^۱

نظریه فرگه: فرگه میان «معنا» و «ارجاع» تفاوت گذاشته است. معنا محتوا و مضمون یک جمله است اما ارجاع ویژگی یک سخن است که موجب می‌شود آن سخن صادق یا کاذب باشد. قضاوت ما درباره صدق یا کذب یک گزاره تنها با فهم معنای آن گزاره ممکن نیست بلکه نیاز به این دارد که حکایت‌گری آن جمله از واقع و اینکه مراد متکلم این بوده است که بخشی از واقع و عالم خارج را برای ما گزارش کند را هم بدست آوریم. ریکور می‌گوید: «فرگه نشان می‌دهد که زبان هدفی دوگانه دارد: هدف مفهوم ایده آل یا معنا (یعنی همان که وابسته به جهان فیزیکی یا روانی نیست)، و هدف ارجاع. اگر «معنا» را بتوان «این اگزیزتنت»^۲ نامید، تا جایی که ابژه نابی برای تفکر باشد، این «ارجاع» است که کلمات و جملات ما را در عالم واقع ریشه دار می‌کند. ما از خود ارجاع یک گزاره انتظار داریم صدق را ایجاب کند که ما را به سوی مصداق پیش براند. این هدایت شدن مفهوم ایده آل به سوی مصداق واقعی تمام روح زبان است» (Ricoeur, 1974, 87).

وامداری ریکور نسبت به فرگه: ریکور اذعان می‌کند که از تفکیک فرگه میان معنا (sense) و ارجاع (reference) الهام گرفته و تمایز میان معنا (sense) و مفاد (meaning) در دیسکورس را بنیان نهاد (Ricoeur, 1981, 140) (او گاهی از آنچه که متن درباره اش سخن می‌کند به مفاد (meaning) و گاهی به ارجاع (reference) یاد می‌کند). ریکور مرحله اول از قوس هرمنوتیکی (تبیین) را بر اساس بُعد معنایی دیسکورس و مرحله دوم از قوس هرمنوتیکی (فهم) را بر اساس بُعد مفاد و ارجاع دیسکورس بنا نهاده است (Ricoeur, 1981, 159) اما آنچه خود او از فرگه نقل می‌کند اندکی با تمایزی که بین معنا و ارجاع گذاشته متفاوت است. چه بسا سخن ریکور ملهم از این تفصیل باشد و نه عین همان.

نظریه ریکور: گفتمان (= دیسکورس گفتاری) از یک سو حائز «معانی» است که راجع به چیزی سخن می‌گویند و از طرفی حائز «ارجاع» است (ریکور، تیر ۱۳۸۵، ۹-۱۰). به عبارت دیگر حرف زدن «گفتن چیزی است درباره چیزی» (Ricoeur,

1. Friedrich Ludwig Gottlob Frege.

2. Inexistent.

(87, 1974) که ما در اصطلاح اصولی از آن به مفهوم تصویری و تصدیقی یا معنا و مقصود یاد می‌کنیم. وقتی کسی برای مثال در یک سخن مجازی می‌گوید «آب مایه حیات است» مدالیل تصویری از تصدیقی متفاوت است. او الفاظی را به کار برده است که دلالت بر مفاهیم تصویریه‌ای می‌کند. فرض کنید که مراد گوینده این باشد که «علم مایه زندگی لایق به انسان است»، آنگاه مراد او از «آب» علم، و از «حیات» زندگی همراه با تعقل است. دیسکورس گفتاری متضمن هر دو نوع مفاهیم تصویری و تصدیقی می‌باشد. معنا در هر ساختار زبانی وجود دارد و به بعد نشانه شناختی نظریه تفسیری ریکور و ساختار لفظی متن ارتباط پیدا می‌کند، اما ارجاع مخصوص دیسکورس است که به بُعد فعلیت یافتن و تعیین معنایی کلمات بر اساس مقصود می‌پردازد. برای فهم متن باید اولاً معنای کلمات و جملات در نظام زبانی دانسته شود و سپس به قرائن خاصی که مؤلف یا جهان متن آن را اقتضا می‌کند توجه گردد. ریکور درباره دو مرحله تبیین و فهم در تفسیر می‌گوید: «ما به عنوان خوانندگان می‌توانیم در حالت تعلیق نسبت به متن باقی بمانیم و آن را به مثابه ابژه‌ای بدون جهان و بدون مؤلف تلقی کنیم. در این مورد، ما متن را بر حسب روابط داخلی و ساختارش «تبیین» کرده ایم. از سوی دیگر، می‌توانیم تعلیق را برداریم و متن را محقق در سخنرانی دیده و آن را به ارتباطات زندگی بازگردانیم. در این مورد، ما متن را تفسیر کرده ایم. این دو احتمال هر دو متعلق به خواندن هستند، و خواندن دیالکتیک این دو نگرش است...» (Ricoeur, 1981, 152).

به نظر می‌رسد که آنچه فرگه از ارجاع اراده می‌کند صرفاً حالت حکایت‌گری جمله از واقع است که منجر به ارجاع و ارتباط معنا به عالم واقع می‌شود و از این رو در نظریه صدق کاربرد دارد، اما ارجاع ریکور مربوط به مفهوم تصدیقی و مقصود متکلم یعنی مراد بودن مفهوم زبانی است؛ یعنی اینکه متکلم قصد کرده است که معنایی را به شنونده انتقال بدهد و از همین رو ریکور از آن در دو مرحله تفسیر استفاده می‌کند که ربطی به حکایت‌گری از واقع ندارد. البته مفاهیم و مفاد جملات غالباً خاصیت حکایت‌گری از واقع را هم دارا است و با مصادیق و دنیای زندگی گوینده ارتباط برقرار می‌کند.

۳-۱. نظریه کنش گفتاری جان آستین

ریکور نظریه زبانی «کنش گفتاری»^۱ جان آستین^۲ را می‌پذیرد و با استفاده از آن همانندی میان گفتار و کنش در نظریه هرمنوتیکی خود را روشن می‌کند. او در مقاله «کاربرد هرمنوتیکی فاصله‌مندی» این نظریه را گزارش کرده است (Ricoeur, 1981, 134-135). ما در اینجا به صورت چکیده آن را نقل می‌کنیم:

مهم‌ترین ویژگی زبان، ارتباط برقرار کردن میان انسان‌هاست. به عبارت دیگر ما به واسطه زبان با دیگران ارتباط برقرار می‌کنیم، اما این ارتباط زبانی دقیقاً به چه معناست؟ وقتی ما با زبان ارتباط برقرار می‌کنیم، چه کاری انجام می‌دهیم؟ اغلب فیلسوفان تحلیلی در دوره کلاسیک گمان می‌کردند که کار اصلی الفاظ و جمله‌ها این است که واقعیتی را توصیف کنند. خاصیت حکایت‌گری زبان در این دیدگاه تنها کاربرد زبان دانسته می‌شود (سرل، ۱۳۸۵، ۲۸-۲۹).

جان آستین این تلقی از زبان را انکار کرد و نشان داد که نقش اصلی زبان صرفاً حکایت‌گری از واقعیت نیست بلکه تمامی انواع جملات، در حقیقت کنش‌هایی هستند که سه سطح معنایی را به همراه دارند:

۱. فعل سخن گفتن: سطح کنش بیانی یا گزاره‌ای^۳؛ عملی که در ساختار لفظی هر جمله ظاهر می‌شود. مثلاً در جمله «در را ببند!» «تو» و «در» با بستن مرتبط شده است.

۲. فعلی که در سخن گفتن انجام می‌دهیم: سطح کنش یا نیروی غیر بیانی^۴؛ عملی که به وسیله ساختار لفظی همراه با نیروی دستور و امثال آن انجام می‌دهیم. جمله بالا را اگر با نیروی دستوری بیان کنند امر ایجاد می‌شود، و البته می‌تواند خواهش یا تهدید یا تعجیز و معانی دیگر را به همراه داشته باشد. اظهار خبر هم از همین قبیل است.

۳. فعل از طریق سخن^۵؛ ایجاد تاثیر خاصی در شنونده از طریق اظهار مطالب،

1. The theory of Speech-Acts.

2. John Langshaw Austin (1911 – 1960).

3. The act of *saying*: The level of the locutionary or propositional act.

4. What we do *in saying*: The level of the illocutionary act or force.

5. What we do *by the fact that* we speak.

مانند ترساندن، مطلع ساختن، منصرف کردن یا متعجب ساختن وی و نظایر آن. دیسکورس‌های گفتاری و نوشتاری می‌توانند دارای هر سه سطح از معنا باشند. مراد ریکور از معنای دیسکورس شامل هر سه سطح می‌شود (Ricoeur, 1981, 135). ریکور در هنگام مقایسه گفتار و کنش به این نتیجه می‌رسد که کنش‌های دیگر (غیر از سخن گفتن) همانند سخن گفتن دارای سه سطح از معنا هستند و می‌توان آنها را به مثابه متن تلقی کرده، محکوم به قوانین تفسیر متن دانست (داونهاور، ۱۳۹۴، ۳۱-۳۲).

۲. هرمنوتیک ریکور و نظریه دازاین هیدگر:

هیدگر دازاین را چنین تعریف می‌کند: «دازاین وجودی است که برای او در هستی‌اش، این هستی یک مسئله است» (Heidegger, 1962, 236). البته این تعریف با استفاده از ویژگی منحصر به فرد دازاین است، نه اینکه اشاره به تمام حقیقت خاص آن داشته باشد. معنای کلمه دازاین «هستی- آنجا» است («sein» به معنی هستی و «da» به معنی آنجا می‌باشد)؛ یعنی انسان همواره در موقعیت خاص و جهان خاصش به سر می‌برد. مراد از جهان خاص فضای ذهنی- روانی متأثر از عالم بیرون و یا ویژگی‌های درون است (واعظی، ۱۳۸۰، ۱۴۸). دازاین در دنیای خودش با هیچ چیز مواجهه خالی از فهم پیشینی ندارد. ما بدون فهم با اشیا مواجه نمی‌شویم که آنگاه آن را تفسیر کنیم و به آنها معنا و ارزش ببخشیم، بلکه اشیا به طور معنادار وارد دنیای هر دازاین می‌شوند. تمام فهم و تفسیرها مبتنی بر پیش ساختارها هستند که مانع می‌شوند موضوعی را فارغ از پیش‌داوری‌ها فهم و تفسیر کنیم (Heidegger, 1962, 190-191). فهمیدن یک متن نیز در معنای مورد نظر هایدگر عبارت از کشف معنایی که نویسنده در متن نهاده نیست، بلکه گشودن و وانمودن امکان بودنی است که خود متن به آن اشاره دارد (هولاب، ۱۳۷۵، ۸۴).

ریکور همراه با هیدگر تصدیق می‌کند که فهم یک شیوه هستی وجود انسانی است. او هرچند هستی‌شناسی را فراتر از کار خود قلمداد می‌کند اما به این مهم اعتراف دارد که هستی‌شناسی فهم با پذیرش دور هرمنوتیکی هیدگر در روش شناسی تفسیر او اشراق خواهد شد (Ricoeur, 1974, 19).

هستی‌شناسی هیدگر به روشنی مبنای معناشناسی، فلسفه تأمل، بی‌نهایت بودن و عدم قطعیت تفسیر و نیز مؤلفه تفسیری «به خود اختصاص دادن» ریکور

است. جملات زیر حاکی از این تأثیر ریکور است: «من با اثر هنری می‌آموزم که در اصطلاح‌های اثر هنری، خودم را بخوانم. این همبسته است به قراردادی با خودم، که بنابر آن من دیگر یک «من» نیستم، یک من پایان یافته نیستم، من یک من ناتمام هستم، و از این رو آنچه خود می‌نامم، در واقع شاگرد و نتیجه تمامی آثار هنری ادبی و فرهنگی است که خوانده‌ام، دوست داشته‌ام و درک کرده‌ام، و از آن رو گونه‌ای از انباشت است، گنجینه‌ای از تمام این تجربه‌ها، هیچ من خود ساخته‌ای پیش از خواندن وجود ندارد، کنش خواندن «من» تازه‌ای می‌آفریند» (ریکور، ۱۳۸۴، ۴۰).

۳. هرمنوتیک ریکور و پدیدارشناسی هوسرل:

ریکور در مکتب پدیدارشناسی رشد پیدا کرد؛ به گونه‌ای که خود روش «تحلیل ذاتی» در آثارش را مدیون هوسرل می‌داند (Ricoeur, 1995, 12) اما او با پیشرفت تفکراتش پدیدارشناسی استعلایی هوسرل را رها کرده و به پدیدارشناسی هرمنوتیک روی آورد. ریکور هرمنوتیک مدرن را آمیخته با پدیدارشناسی می‌داند به گونه‌ای که اعلام می‌کند «هرمنوتیک را باید شاخه‌ای از پدیدارشناسی دانست» (احمدی، ۱۳۷۴، ۵۴۸).

به اعتقاد هوسرل برای شناخت جهان و اشیایی که پیرامون ما وجود دارد می‌بایست فقط به نمود و پدیدار اشیاء که به شهود عقلی ما درآمده است توجه گردد و جهان یا اشیاء - به عنوان امور واقعی و فی نفسه - باید در پرانتز نهاده شوند (به تعبیر مشهور «پوخه» شوند) و به عبارتی به حالت تعلیق درآیند. پدیدارشناسی استعلایی با این اولین تعلیق یا تقلیل پدیدار شناختی هوسرل آغاز می‌شود. (Farber, 1966, 6)

اما چطور می‌توان به شهود ذوات رسید؟ آیا شهود ذوات ممکن است؟ پس از تعلیق عالم واقع، ما هستیم و آگاهی ما و آنچه که به آگاهی ما داده شده‌است. پس از این تعلیق هوسرل تقلیل دیگری را نیز مطرح می‌نماید که متضمن نکته اصلی پدیدارشناسی او است و به «تحویل پدیدارشناسی استعلایی»^۱ معروف است. او می‌گوید برای شناخت درست ذات باید نسبت به آن به ناظر بی‌طرف تبدیل شویم. یعنی اینکه نفس خود را از تکلیف جدا ببینیم و وابستگی آن به نفس و تمایز میان آنها را درک نماییم. در پدیدارشناسی هوسرل، عالم از حیث ظهورش بر آگاهی ما مطرح

1. Phenomenological transcendental reduction.

است؛ یعنی عالم ظهوری است بر آگاهی ما. پس هر ظهوری در عالم با وجود انسان پدید می‌آید و بدون وجود آدمی عالم هیچ ظهوری نخواهد داشت (ریخته‌گران، ۱۳۸۰، ۲۰۰).

شکل اولیه نظریه هرمنوتیکی ریکور ملهم از دکترین هوسرل از حیث التفاتی آگاهی است، اما او این بینش پدیدار شناختی را با شروط و تغییراتی اساسی می‌پذیرد. این شرایط گاه مربوط به آغاز تفکر تفسیری و فهم است و گاه مربوط به تحویل دوم در پدیدارشناسی حالت استعلایی است. سه تغییر اساسی پدیدارشناسی هرمنوتیک ریکور نسبت به پدیدارشناسی استعلایی هوسرل را می‌توان اینگونه بیان کرد:

۱. از دیدگاه او محل آغازین تفسیر خود نفس و دنیای درون نیست. بر خلاف روش تأمل روش تفسیر نمی‌تواند از آگاهی به عنوان امر بدیهی و غیر قابل پرسش آغاز شود. «خود» نقطه شروع مطلق نیست، بلکه یکی از نقاط پایانی تفسیر است. به نظر می‌رسد این نقد ریکور متوجه تمام کسانی است که مانند گادامر می‌گویند آغاز عملیات فهم از خود فهمنده و پرسش او است.

۲. به جای تجربه باید «بیان» گذاشته شود. پدیدارشناسی در قصد اولیه غیر زبان شناختی و یا پیش زبان شناختی بوده است. آن تلاشی است برای توصیف تجربه همانطور که مفروض است پیش از هر شکل دهی در زبان، اما ریکور به تبع سنت فلسفی ویتگنشتاین در امکان هر معنای پیش‌ازبان شناختی تردید کرده است. نزد ریکور معنا با زبان شکل می‌گیرد و از این رو هرمنوتیک که به معانی تعلق دارد باید به جای تجربه عزیمتش را از «بیان» آغاز کند. آنچه درباره ریکور اساسی است استلزامات سیستماتیکی است که او نسبت به ضرورت این چرخش زبانی طرح می‌کند. با این بازشناسی زبان پدیدارشناسی کلاسیک به پدیدارشناسی هرمنوتیک تغییر شکل پیدا می‌کند.

او در پاسخ به اینکه «چه چیز شما را ناگزیر کرد تا پدیدارشناسی آگاهی هوسرل را، که مدعی فهم مستقیم فوری و بی میانجی بود، رها کنید و پدیدارشناسی هرمنوتیک را برگزینید که در آن معنای وجود، غیر مستقیم و از راه اسطوره، استعاره یا روایتگری یعنی از راه میانجی‌ها به دست می‌آید؟» می‌گوید: «من فکر می‌کنم که همواره از راه میانجی فعالیت ساختاری است که می‌توان معنای بنیادین وجود را دریافت، ... من به سهم خود همواره تلاش کرده‌ام تا آن میانجی‌های زبان را بشناسم

که فروکاستنی به فریبکاری‌های ابژکتیویسم علمی نیستند (ریکور، ۱۳۸۴، ۷۸).

۳. ریکور تعلیق دوم هوسرل نسبت به سوژه را نمی‌پذیرد. به اعتقاد هوسرل تقلیل پدیدارشناختی تجارب حسی تا مرز رسیدن به یک سوژه محض باید ادامه یابد، بدین معنا که نه تنها موضوعات تجربه حسی باید در معرض تقلیل پدیدارشناختی قرار گیرد بلکه دامنه این تقلیل باید به خود سوژه تجربه نیز تعمیم یابد و وجود عینی سوژه تجربه نیز باید در معرض اپوخه یا تقلیل پدیدارشناختی قرار گیرد. ولی ریکور اپوخه سوژه تجربه و بین الهالین نهادن آن را امری ناممکن می‌داند. او با تایید نظریه در عالم بودن هیدگر معتقد است سوژه تجربه «در عالم» وجود دارد و حیث در عالم بودگی سوژه نه تنها در معرض هیچگونه تقلیل پدیدارشناختی قرار نمی‌گیرد بلکه شرط اساسی تحقیق هر گونه تجربه و توصیف آن است. (Ricoeur, 1995, 11)

ب) مهم‌ترین آموزه‌های هرمنوتیک ریکور

از دیدگاه ریکور «هرمنوتیک نظریه کنش‌های فهم است در روابطشان با تفسیر متون» (Ricoeur, 1981, 43) به نظر می‌رسد مراد ریکور این است که در علم هرمنوتیک به موضوع فهم انسانی وقتی که متعلقش فهم و تفسیر متن باشد و در ارتباط با تفسیر متن تصور شود، پرداخته می‌شود. به این ترتیب نظریه‌هایی که در مورد عمل فهم انسان در هنگام تفسیر متون ابراز می‌شوند بدنه دانش هرمنوتیک را تشکیل می‌دهند. در این بخش می‌کوشیم گزیده‌ای از نظریات او را که بر اساس تعریف فوق در حوزه هرمنوتیک جای می‌گیرند گزارش نماییم. از این رو ما ابتدا به بررسی هرمنوتیک فلسفی او درباره هستی‌شناسی فهم و عناصر مرتبط با آن می‌پردازیم، سپس ماهیت و ویژگی‌های متن از دیدگاه ریکور را موضوع تحقیق قرار خواهیم داد، و در آخر تفسیر متن و الزامات و روش ریکور در تفسیر متن و معیارهای آن را به بحث می‌گذاریم.

۱. هرمنوتیک فلسفی پل ریکور:

آموزه «دازاین» هیدگر و «سنت اثر گذار» و «متراج افقها»ی گادامر در سراسر هرمنوتیک ریکور ایفای نقش می‌کند. «دازاین» مفهوم مورد علاقه ریکور است (ریکور، ۱۳۸۴، ۳۸) که نه تنها در آخرین مرحله از نظریه تفسیری که «اختصاص پیدا کردن» معنای متن به جهان خواننده، می‌باشد مورد توجه ریکور است بلکه او در ابتدایی‌ترین

مرحله یعنی مرحله تولید اثر نیز از این آموزه برای تبیین فرایند شکل‌گیری اثر استفاده می‌کند. وی در بحث تفاوت میان گفتار و نوشتار می‌گوید: «در حین سخن، سخن‌گوینده اش را با شاخص‌های گوناگون مربوط با ذهنیت و شخصیت او مشخص می‌کند: ضمائر شخصی و قیود زمان و مکان مانند اینجا و اکنون و زمان حال اخباری افعال. این توانایی ارجاع سخن به ذات‌گوینده خصلتی بی واسطه از خود نشان می‌دهد. گوینده هم خودش به موقعیت گفتگو تعلق دارد او آنجا هست به معنای دقیق «دازاین». لذا نیت ذهنی گوینده و معنای سخن همپوشانی پیدا می‌کنند، به نحوی که فهم منظور گوینده و فهم معنای سخن او یک چیز می‌شوند» (نیچه، ریکور و...، ۱۳۷۹، ۲۴۴).

ریکور در مورد آموزه سنت در هرمنوتیک فلسفی هم دیدگاه قابل توجهی دارد. او سه تلقی از سنت را بیان می‌کند؛ یکی تلقی تفریطی در مرده پنداشتن سنت و گمان اینکه باید با آن مبارزه نمود و باعث میرایی فهم می‌شود؛ دوم تلقی افراطی که می‌گوید ما ناگزیر از حمل سنت هستیم و سنت امری جامد در درون ما شکل داده و امکان نقد و تعدی از آن وجود ندارد؛ سوم تلقی او از سنت زنده که در مقاله «استعاره و روایت» مطرح نموده است. او می‌گوید: «سنت رسوبی مرده نیست یا باری که ناگزیر در پی خود حمل کنیم. ... [بلکه] می‌توان میان این دو قطب افراط، طیفی کامل یافت. در کل، قاعده اصلی سنت انتقال به تولید مورد نو از راه تأویل مجدد است. اگر خواهان نظریه روایت هستیم باید آن را بر اساس این بازی استوار کنیم و نه بر پایه موارد افراطی» (ریکور، ۱۳۸۴، ۵۷-۵۸).

ریکور آموزه امتزاج افق‌های گادامر را می‌پذیرد هرچند تلاش می‌کند با تکیه بر ساختارگرایی زبان‌شناختی از تأثیر افسارگیخته و نسبیت آور سنت و فرهنگ در تفسیر پرهیز کند و اساس مباحثه و اختلاف او با گادامر بر باور به امکان قاعده‌مند نمودن فهم است با پذیرش آموزه امتزاج. او در مباحثه اختلاف تأویل‌ها گفتگو و امتزاج افق‌های گادامر را مطرح کرده و تصریح می‌کند: «موضع من تفاوت اساسی با موضع پروفیسور گادامر ندارد» (همان، ۱۳۵). او نه تنها آن را در حوزه تفسیر معانی جملات دخیل می‌داند بلکه در حوزه ساختار دهی و طراحی یک متن نیز طرح داستان و روابط علی و سببی اجزای داستان را یک طرفه و از جانب نویسنده به سوی خواننده نمی‌داند، بلکه فهم پیکره داستان را نیز محصول امتزاج افق‌های ذهنی

نویسنده و خواننده می‌داند. او در «زمان و روایت» بیان می‌کند که باز پیکر بندی توسط خواننده و در تحت قانون امتزاج افق‌ها اتفاق می‌افتد. پس خواننده نه تنها اصل معنا را در تأثر از سنت می‌سازد بلکه پیرنگ یک رویداد را هم بر اساس سنت‌های خودش می‌سازد و این غیر از ذات معنا است (بابک معین، ۱۳۹۱، ۲۴).

۲. ماهیت و ویژگی‌های متن از دیدگاه ریکور

۲-۱. متن از دیدگاه ریکور

ریکور موضوع هرمنوتیک را تفسیر متون می‌داند. متن‌ها صورت‌های تثبیت شده سخنان یا مراد ذهنی صاحبان اثر به وسیله الفاظ هستند (Ricoeur, 1981, 145) ریکور با یک توسعه هر مجموعه‌ای را که حاوی نماد باشد (نشانه دارای چند معنا) موضوع دانش هرمنوتیک می‌داند. به این ترتیب حتی یک رؤیا می‌تواند متن باشد؛ زیرا رؤیا مجموعه‌ای از نشانه‌ها است که سرشار از نماد است. از دیدگاه او نشانه‌های چند معنا و مجموعه نشانه‌های نیازمند تأویل موضوع دانش هرمنوتیک هستند (Ricoeur, 1981, 53) نیز از دیدگاه ریکور کنش معنادار انسان وقتی که به تثبیت می‌رسد (مانند فیلم یا نقاشی و ...) دارای ویژگی‌های متن بوده و می‌تواند در نقش یک متن موضوع هرمنوتیک باشد. تثبیت مراد درونی در متون از نظر ریکور موجب اتفاقاتی می‌شود که خود او در قالب تفاوت‌های گفتار و متن به بیان آنها پرداخته است.

۲-۲. تفاوت‌های گفتار و متن

۲-۲-۱. امکان استفاده از قرائن غیر زبانی در گفتار نه نوشتار

در گفتار شفاهی، سخنگو می‌تواند مخاطبش را به سمت واقع و محکی کلامش که مورد نظر او و مقصود او است راهنمایی کند. مشکل امکان عدم تطابق رسانه (یعنی الفاظ به کار رفته) با مقصود گوینده- در نهایت- به وسیله عملکرد گفتار یعنی به وسیله قدرت مشاهده واقعیت مشترک با طرف گفت وگو برطرف می‌شود، اما با نوشتن، دیگر یک وضعیت مشترک بین نویسنده و خواننده وجود ندارد. بدون شک، نوشتن الفاظ کننده اشاره و ویژگی‌های دلالت مدلول است، و [این امر] پدیده‌ای که ما آن را «ادبیات» می‌خوانیم، ممکن می‌سازد (ریکور، اسفند ۱۳۸۵، ۵۵).

۲-۲-۲. رابطه فناء معانی در محکی در گفتار

ریکور معتقد است در هنگام سخن گفتن بطور شفاهی الفاظ در مصادیق فانی

شده‌اند و از این رو هر گفتاری از گفتارهای دیگر جداست، اما در هنگام خواندن یک نوشته این افناء حاصل نمی‌شود و خود الفاظ و مفاهیم آنها قابل رویت و مقایسه هستند، در نتیجه‌ی بطلان ارتباط با جهان خارج، هر متن آزاد می‌شود تا به ارتباط با دیگر متون وارد شود و این یعنی ورود به شبه-جهان^۱ متون یا همان ادبیات (Ricoeur, 1981, 148-149)

۲-۲-۳. گشوده بودن متن و بسته بودن مکالمه

در گفتار به سبب موقعیت و شرایط گفتگو مخاطب معین شده است، که چنین مخاطب معینی در گفتمان نوشتاری وجود ندارد. «متن بر روی هر کس که می‌تواند بخواند گشوده است و همگان می‌توانند خواننده بالقوه آن باشند. پس در قیاس با بسته بودن مکالمه، متن گشوده است و همین نکته به اثر ادبی امکان می‌دهد که در نهایت اثری باشد گشوده تعداد بی پایان خواننده‌ها. و به نظر من هر یک از خواننده‌ها رخدادی است تازه که متن را در برمی‌گیرد تا بدان فعلیتی تازه بخشد» (ریکور، ۱۳۸۴، ۲۳). در دیسکورس نوشتاری دلالت‌ها در شرایطی متفاوت از زمان صدور رخ می‌دهد؛ زیرا نوشته از مخاطبان اولیه و محیط اولیه فاصله گرفته است. آنچه برای ما با خواندن آن حاصل می‌شود جهان متن است نه جهان واقع، و خوانندگان نوشته منحصر نیستند و نوشته در بند خوانندگان خاصی نیست (Ricoeur, 1981, 198-202) از دیدگاه ریکور هر گونه اعمال محدودیت برای دلالت معنایی متن ممنوع است. متن می‌تواند از محدودیت‌های مدلول و محکی ظاهری رها شود؛ بر خلاف گفتار که در آن مدلول با موقعیت گفتگویی منحصر و محدود می‌شود (Thompson, 1984, 52).

۲-۳. فاصله‌مندی^۲

ریکور جدایی متن از شرایط اولیه را «فاصله‌مندی» نام نهاده است. او در مقاله «کاربرد هرمنوتیکی فاصله‌مندی» آثار این جدا شدن را تشریح می‌کند.^۳ از دیدگاه او با تبدیل سخن به نگاشته، متن از سه چیز فاصله می‌گیرد که موجب عدم امکان رسیدن به مقصود مؤلف و استقلال متن از او می‌شود:

1. Quasi-world.

2. Distanciation.

3. Ricoeur, *The hermeneutical function of distanciation in Hermeneutics and the Human Sciences*, pp.131-144.

۱. متن از قصد و نیت مؤلف فاصله می‌گیرد. به این ترتیب چه بسا متن بر چیزی دلالت کند که قصد مؤلف نبوده است. «مسیر متن گریختن از افق محدودی است که به دست مؤلف ایجاد شده است. اکنون آنچه متن می‌گوید، فراتر از آن چیزی است که مؤلف قصد گفتن آن را داشت» (Ricoeur, 1981, 201)

۲. فاصله‌مندی از مخاطبان اولیه. مخاطبان اولیه خود دارای ذهنیتی بوده‌اند که متن برایشان معنای خاصی را انتقال می‌داد. این ذهنیت و شرایط بوجود آورنده آن با فاصله گرفتن از مخاطبان اولیه سخن مفقود می‌شوند. مواجهه مخاطبان اولیه با متن دیگر تکرارپذیر نیست و هر قرائت، مواجهه‌ای جدید است. تفسیر هم تکرار فهم مخاطب اولیه نیست بلکه یک واقعه جدید است.

۳. متن از محیط پیرامونی فاصله گرفته است. بسیاری از نشانه‌ها درون دیسکورس به محیط پیرامون ارجاع می‌کنند، با دور شدن از محیط سخن، این نشانه‌ها دچار ابهام می‌شوند (Ricoeur, 1981, 148)

۲-۴. رابطه متن و مؤلف

۱-۴-۲. استقلال معنایی متن از قصد مؤلف

استقلال متن و تکیه بر تئوری جهان متن از مهم‌ترین مؤلفه‌های هرمنوتیکی ریکور است. او در این تئوری با اومبرتو اکو اندیشمند نشانه‌شناس معاصرش هم داستان است (نیچه، ریکور و...، ۱۳۷۹، ۲۷۰). همانطور که مشاهده کردیم نتیجه طبیعی فاصله‌مندی متن از مؤلف استقلال متن از او است، اما عواملی دیگر هم هستند که ریکور را به سوی این استقلال سوق می‌دهند:

۱. مؤلفه‌های بنیادین هرمنوتیک فلسفی هیچگاه اجازه دسترسی به نیت و قصد مؤلف را نخواهند داد. آموزه دازاین، سنت اثرگذار، و آموزه امتزاج افق‌ها از جمله عناصری هستند که باور به محوریت نیت مؤلف را ناممکن می‌سازند.

۲. «مغالطه قصدی»: ریکور با پذیرش مغالطه بودن تکیه بر نیت مؤلف در مساله «مغالطه قصدی» معنای متن را از غایت ایجاد آن جدا می‌داند (همان، ۲۴۵). از همین روست که مؤلف بهترین مفسر متن خود نیست و امکان دارد متن او بر چیزی دلالت کند که خود او از آن نمی‌فهمیده است، اما دیگران می‌فهمند و به او تذکر می‌دهند

که متن تو چنین مطلبی را می‌رساند. پس دیگران شاید متن او را از خودش بهتر تفسیر کنند. او می‌گوید گاهی اوقات تمایل پیدا می‌کند که بگوید برای خواندن یک کتاب باید فرض کرد مؤلف آن در حال حاضر مرده است و آن کتاب ارث پس از مرگ وی است (Ricoeur, 1981, 147)

۳- خاصیت نمادین و چند معنایی بودن عناصر زبانی: ریکور بر این باور بود که اجزای زبان، نمادین و چند معنا هستند. او می‌گوید: «بسیط ترین پیغامی که به وسیله زبان طبیعی ابلاغ می‌شود، باید تفسیر شود؛ زیرا تمام کلمات چند معنایی هستند (Werner, 2005, 42-43) هر بیان از جمله گزاره‌های زبان یا پرده نقاشی یا یک عکس آنگاه که با واسطه مکالمه درونی درک می‌شوند و کسی تلاش می‌کند تا آنها را درک کند، سویه نمادین دارند، و از این نمادسازی گریزی نیست. نماد قابلیت تأویل را به همراه دارد و چه بسا در فرایند رویارویی مخاطب با اثر در هر لحظه معناهای بسیاری آفریده شود که در تضاد با معنای مورد نظر او هستند (Ricoeur, 1974, 287)

۲-۴-۲. نقش مؤلف در فهم متن

ریکور مؤلف را به کلی در معنای متن بی‌نقش نمی‌داند؛ بلکه مؤلف نه تنها موجد متن بوده است بلکه به این جملات سبک و نوع ادبی خاص را بخشیده است که باعث می‌شود صرف توجه به ساختارهای زبانی برای فهم متن کفایت نکند؛ بلکه اثر به وحدتی برسد که تا کل آن خوانده نشده، نمی‌توان درباره تمامی اجزای آن به قضاوت نشست. از این رو، کشف قصد مؤلف جدای از متن مهم نیست و باید او را در ضمن سبک شناخت. مؤلف سبکی دارد که اثرش را منحصر به فرد کرده است و این سبک در معنای متن مؤثر است؛ هر چند در قصد مؤلف چنان معنایی نباشد. به گفته‌ی او، هر مؤلف سبکی خاص را می‌آفریند که در معنا مؤثر است (Ricoeur, 1981, 137)

علاوه بر این مؤلف از خود آثاری به جای گذاشته است که گویا هم اکنون کسی در دل متن موجود است و سخن می‌گوید. هر چند معنای متن ارتباطی با مقصود مؤلف ندارد اما متن خود دارای ویژگی‌هایی است که گویا در ضمن خود حامل یک مؤلف است. از این نکته ما به آموزه مؤلف ضمنی ریکور منتقل می‌شویم.

۳-۲. مؤلف ضمنی

ریکور مؤلف را به دو نوع تقسیم می‌کند: مؤلف واقعی و مؤلف ضمنی.^۱ مؤلف حقیقی همان وجود انسانی است که در تاریخ خاصی متن را ایجاد کرده است. مؤلف ضمنی کیست؟ او از سنخ بشر نیست. به نظر می‌رسد مؤلف ضمنی همان قصدی است که در هنگام تألیف به درون متن ریخته شده و آثار قصدی است که در متن به جای مانده. گویا کسی درون متن مانده که ویژگی‌های خاص زمان واقعه گفتن را ندارد و قرائن آن را از دست داده است اما همچنان قصدی وجود دارد. این همان نیت متن است که ریکور از آن یاد می‌کند و در مرحله دوم از مراحل نظریه تفسیری (مرحله فهم) باید کشف شود. او در جلد سوم از «زمان و روایت» می‌گوید: «بازگرداندن نویسنده به حوزه نظریه ادبی تر استقلال معنایی متن را انکار نمی‌کند و ما دوباره به سوی تحلیل‌های روانی سر نمی‌خوریم... [ازیرا] دانش بلاغت می‌تواند از اعتراض فرو افتادن در مغالطه قصدی و به طور کلی از اینکه چیزی بیش از روانشناسی مؤلف نباشد، بگریزد... آن نوع مؤلفی که مرجعیت او در اینجا معتبر و مورد سوال است مؤلف واقعی نیست بلکه مؤلف ضمنی است. همان کسی که ابتکار عمل را در نشان دادن قوام موجود در وراي رابطه میان نوشتن و خواندن به دست دارد» (Ricoeur, 1988, 3:160)

۵-۲. رابطه متن خواننده (مفسر)

متن به طور بالقوه خطاب به هر کسی است که می‌تواند بخواند. بر اساس استعداد متن اثر می‌تواند به روی شمار نامحدود از خوانندگان و از رهگذر آن به روی انبوهی از تأویل‌ها گشوده باشد. این به تعدد قرائت‌ها و بی‌نهایت شدن تفسیر متن می‌انجامد که یکی از آموزه‌های هرمنوتیکی ریکور است (نیچه، ریکور و...، ۱۳۷۹، ۲۴۵-۲۴۷).

با این حال ریکور می‌گوید متن معنا و ساختارش را بر خواننده تحمیل می‌کند و این راهی برای غلبه بر دلبخواهی شدن تأویل و محدود کردن آن است. او در گفتگو با گادامر به باور به معنای متن تأکید کرده و می‌گوید: «... اگر تلاش‌هایمان در تأویل یک متن را با عمل مداوم کردن لایه‌های یک پیاز برای دستیابی به خود پیاز قیاس کنیم، که سرانجام به هیچ کجا نمی‌رسد، آیا در این صورت کل مفهوم هرمنوتیک و تأویل، خیلی ساده، برای ما بی‌معنا نخواهد شد؟» (ریکور، ۱۳۸۴، ۱۳۳).

1. Real author & Implied author.

باید توجه کنیم که استقلال «معنای» متن با «تفسیر» آن متفاوت است و معنای امری است که به ارتباطات متن با زبان بستگی دارد. این نگاه ابژکتیو به متن آن را موضوع پدیدارشناسی هرمنوتیک ریکور می‌کند، اما ریکور هیچگاه از جایگاه سوژه و شرایط درونی مفسر در فهم متن غافل نیست. او می‌گوید: «از آنجا که متن از مؤلف و نیز از خواننده رها است، می‌توان از همان گام نخست با اطمینان آن را چیزی فرض کرد که مطلقاً از هر دوی مؤلف و خواننده مستقل است... [اما] این پژوهش ابژکتیو صرفاً پله‌ای تجربیدی و تدارکاتی در فهم ما از متن است، که از راه «به خود اختصاص دادن» موردی زنده می‌سازیم. من باور ندارم این دو رویکرد که یکی به شدت ابژکتیو و دیگری سخت سوژکتیو هستند با یکدیگر در تضاد باشند» (همان، ۲۵).

۲-۶. جهان «متن»

ریکور برای متن یک «جهان» تعریف می‌کند؛ جهانی که هر متنی به روی خواننده می‌گشاید و هدف از هرمنوتیک فلسفی بیان اختصاص یافتن این جهان به خواننده و مفسر است. از دیدگاه او ورای عاطفه‌ها و ویژگی‌های خواننده جهانی از سوی متن طرح می‌شود. جهان متن زاینده استقلال معنایی آن از مؤلف و خواننده است. او با تأثر از هیدگر در تعریف جهان متن می‌گوید: اگر نتوانیم هرمنوتیک را همانند رماتیک‌ها به جست‌وجوی شخص دیگر و مقاصد روان‌شناختی، تعریف کنیم و اگر نتوانیم مانند ساختارگرایان تفسیر را به شناسایی ساختارها تنزل دهیم دیگر چه چیزی برای تفسیر شدن باقی می‌ماند؟ پاسخ من این است که تفسیر کردن عبارت است از واضح ساختن نوع «هستی در جهان» که در سطح متن ظاهر می‌شود. ما اینجا دوباره به پیشنهاد هایدگر درباره معنای فهمیدن منتقل می‌شویم. لحظه فهمیدن به طور منطقی، پاسخ دادن به بودن در وضعیتی است به عنوان فراقکنی توانایی‌های اساسی در شرایطی که در آن ما خودمان را یافتیم. من این ایده «فراقکنی» ایشان را از تحلیل‌های اقتباس می‌کنم و آن را درباره نظریه متن به کار می‌گیرم. در واقع، آنچه در یک متن تفسیر می‌شود یک جهان پیشنهادی است؛ جهانی که احتمالاً در آن اقامت داریم و جایی که احتمالاً توانایی‌های اساسی خود را فراقکنی می‌کنم. این آن چیزی است که من آن را «جهان متن» می‌نامم» (ریکور، اسفند ۱۳۸۵، ۵۶).

۲-۷. عمل معنا دار به مثابه متن:

می‌دانیم که درک عمل انسان پایه شکل‌گیری علوم انسانی است. از این رو این مرحله بررسی‌های هرمنوتیک نقش‌مبنایی و بنیادین در شکل‌گیری علوم انسانی دارند. گفتار و نوشتار تنها یکی از وجوه ابراز بشر است و خود از آنجا که عمل‌معدنار است در مراحل سه‌گانه کنش‌گفتاری مورد توجه پل ریکور قرار گرفته است. از دیدگاه ریکور وجود انسان تنها با آثار و نشانه‌هایش قابل‌شناسایی بوده و در نهایت نیازمند به تفسیر آنها می‌باشد (مور، ۱۳۷۸، ۱۶۲).

عمل انسان در نظامی از نشانه‌ها قرار گرفته است که نظریه تفسیر متن بر آن قابل‌تطبیق است و می‌توان آن را درک نمود. این نظام نشانه‌ها در بافتار فرهنگی و اجتماعی شکل گرفته است. کنش فرد با در نظر گرفتن این بافتار اجتماعی و فرهنگی است که می‌تواند معنا و دلالت داشته باشد. کنش‌معدنار تنها تحت شرایط نوعی از عینیت که معادل است با تثبیت نوشتاری دیسکورس، می‌تواند موضوع علم قرار بگیرد. به واسطه این عینیت عمل‌الگویی را ترسیم می‌کند که همانند دیسکورس نوشتاری باید طبق ارتباطات درونی آن تفسیر شود (Ricoeur, 1991, 150-151) کنش مانند متن مستقل و فاصله‌مند از فاعل خود است و از این رو می‌توان عمل را مستقل از نیت فاعلش مورد نظر قرار داد. استقلال عمل از قصد و نیت عاملان آن را سازنده بعد اجتماعی عمل می‌دانند که دال بر آن است که عمل می‌تواند تأثیراتی از خود بگذارد که به هیچ وجه مورد نظر عاملان آن نباشد. اینکه اعمال تأثیراتی دارند که هرگز مقصود ما نیست شاهدهی روشن بر پدیده اجتماعی بودن عمل است (Ricoeur, 1991, 153)

اقتضای کنش بسیار فراتر از ارتباط آن با موقعیت اولیه اش می‌باشد. عمل مانند متن مستقل از مخاطبان محدود خود در هنگام صدور است. مفسر آن عمل هم هر کسی می‌تواند باشد و به مفسران همان زمان اختصاص ندارد. نیز به مانند متن مستقل از شرایط و زمینه‌های پیدایش و صدور خود است و می‌تواند در فضایی بی‌ارتباط با شرایط تحقق خود تفسیر و معنا شود (Ricoeur, 1991, 154-155) معنای عمل همچون معنای متن «در حال تعلیق»^۱ است. عمل انسانی برای هر کس که می‌تواند آن را قرائت کند گشوده است. تفسیر معاصران از مزیت خاصی در این فرایند برخوردار نیست و تفسیر عمل همانند تفسیر متن با اختلاف شرایط و کاربردها

1. In suspense.

مختلف می‌شود (Ricoeur, 1991, 155)

۳. نظریه تفسیر متن

این بحث در حقیقت نتیجه و ماحصل مباحث گذشته و اجرای آنها در فهم متن یعنی هدف هرمنوتیک است. نگاه به مجموعه سخنان هرمنوتیکی ریکور تفکری نظام‌مند را نشان می‌دهد که گام‌های آن یکی پس از دیگری و هر یک بر اساس قدم قبلی برداشته شده است. به نظر می‌رسد مسیر نظریه تفسیری ایشان را بتوان اینگونه سامان داد:

مرحله اول: تمایز نهادن میان زبان و دیسکورس به تبع سوسور (Ricoeur, 1981, 133) بیان شد که زبان نظام بدون زمان و مکانی است که تا به فعلیت نرسد و به واقعه گفتن نیانجامد نمی‌تواند حامل پیام شود. تفکر دیسکورس، ویژگی‌های آن و زاینده‌گی زبان بر اساس دو عنصر استعاره و روایت در این مرحله جای می‌گیرد. معنای مقصود و ارجاع در دیسکورس شکل می‌گیرد. ریکور در اصل این تمایز سخن سوسور را پذیرفت اما زبانشناسی اش را بر محور دیسکورس سامان داد نه زبان.

مرحله دوم: تفاوت میان دیسکورس گفتاری و نوشتاری (Ricoeur, 1981, 141) ویژگی‌های گوناگون متن از جمله فاصله‌مندی و استقلال آن از مؤلف و عدم مطلوبیت و عدم بازسازی فضای ذهنی مفسر که از مهم‌ترین مبانی هرمنوتیکی ریکور است را می‌توان بر اساس تغییرات معنای کلمات در سیر از گفتار به نوشتار تصویر نمود.

مرحله سوم: توجه به سه لایه معنایی در دیسکورس (Ricoeur, 1981, 135) با جایگزین نمودن مؤلف ضمنی، جهان متن و نیت متن به جای مؤلف حقیقی می‌توان هر سه مرحله کنش گفتاری جان آستین را برای متنی که به روی خواننده گشوده می‌شود در نظر گرفت. پس از استقلال متن از مؤلف حقیقی همچنان متن چیزی می‌گوید، درباره چیزی می‌گوید و اثری در خواننده می‌گذارد.

مرحله چهارم: طی نمودن سه گام در «قوس هرمنوتیکی»^۱ ریکور (Ricoeur, 1981, 210-217) در تفسیر متن هم سه گام برداشته می‌شود که هر یک متناظر با یکی از کنش‌های سه گانه کنش گفتاری است. گام اول فهم فعل بیانی است که متن

1. Hermeneutical arc.

را بر اساس معنای زبانی کلمات و جملات درک می‌کند، گویی که متعلق به ذات زبان است و با قصد متکلم ارتباطی ندارد. گام دوم آنچه مقصود و نیت مؤلف ضمنی است که نتیجه آثار عوامل غیر زبانی در متن است کشف می‌شود. و گام سوم شکل‌گیری تأثیر درون متکلم است که متأثر از شاکله درونی مفسر می‌باشد.

گام اول: تبیین؛ لایه اول از فعل گفتاری متن (یعنی افعال بیانی) وابستگی کامل به ساختار زبان دارد و امری ثابت و متعین است. ریکور این لایه‌ی اول از معنای متن را (Sense) می‌نامد و اولین مرحله از تفسیر را هم «تبیین» (Explanation) نامیده است. در تبیین، ساختار زبانی متن مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و محتوای کلمات و گزاره‌ها و ارتباط آنها با یکدیگر مشخص می‌شود. این مرحله همان تحلیل کارکرد اجزا در میان کل است.

گام دوم: فهم؛ در این قدم از تفسیر مفسر باید تلاش کند به قصد مؤلف از متن برسد اما مراد او از قصد مؤلف، مؤلف ضمنی است. او این لایه‌ی معنایی متن را (Meaning) و این مرحله از تفسیر را «فهم» (Understanding) می‌نامد. (Ricoeur, 1981, 141)

گام سوم: «تصاحب» (appropriation) و به خود اختصاص دادن؛ این همان معنایی است که متن برای مخاطب خاص دارد و دنیایی است که با تلقی هیدگری به روی مفسر خاص گشوده می‌شود و توسعه وجودی و گسترش امکان‌های او را به دنبال دارد. او مفاد این لایه معنایی را (Significance) می‌نامد (Bontekoe, 1996, 140-141)

مفسر ابتدا با یک درک اولیه و حدس یا پیش‌داوری آغاز به کار می‌کند. سپس به تبیین معنای متن بر اثر تحلیل ساختارهای زبانی می‌پردازد، در ادامه به فهم و اصلاح‌های مکرر آن می‌پردازد و در مرحله پایانی به مرتبه نوینی از فهم دست می‌یابد که می‌تواند معنای جدیدی برای متن هم باشد. این سه گام به هم پیوسته بوده و هر مرحله بر اساس مرحله بعد به انجام می‌رسد.

۴. تعدد قرائتها و تفسیر معتبر

از دیدگاه ریکور متن بدون تأویل وجود ندارد. ریکور تابع هرمنوتیک فلسفی است و پدیده چند معنایی را در همه متون جاری می‌داند. با این حال به نظر او می‌توان در تأویل‌پذیری میان متون مختلف تمایز قائل شد: «در مورد این تمایز نباید اغراق گفت؛

زیرا هر متنی به روی تأویل گشوده است، اما هر متنی نیز تأویل را تا آن حد که مقاومت می‌کند محدود می‌سازد... البته نکته اینجا است که در مورد متون نظری و فلسفی، فرایند تأویل بی تردید قاعده پذیرتر از ادبیات است» (ریکور، ۱۳۸۴، ۶۸).

او منطقاً بی نهایت تأویل را ممکن می‌داند. نکات زیر او را به باور فوق می‌کشاند:

۱. فهم متن نتیجه فهم طولی تک تک جملات و در کنار هم قرار دادن آنها نیست، بلکه فرایند تفسیر یک فرایند کل گرایانه و تراکمی است. ۲. هر کل اجزایی دارد و اجزا بر اساس محورهای اصلی فهمیده می‌شوند. انتخاب اجزای اصلی و مهم این کل نیازمند یک داوری است و هیچ دلیل و ضرورتی ایجاب نمی‌کند که برخی از اجزا مهم و اصلی باشند و برخی غیر مهم و فرعی، این تنها حدس مفسر است که این تقسیم بندی را انجام می‌دهد. به این ترتیب در هر نوع جایگاه اصلی و فرعی عوض شده، و تفسیرها متعدد می‌گردد (Ricoeur, 1981, 211). ۳. «هر خوانش از متن همواره درون یک جامعه یک سنت و یک جریان زنده اندیشه صورت می‌گیرد و هیچ تأویل با ارزشی نیست که از شیوه‌های فهم قابل حصول در یک دوران تاریخی مانند اسطوره، تمثیل، استعاره، قیاس و غیره وام نگرفته باشد» (نیچه، ریکور و...، ۱۳۷۹، ۱۱۱-۱۱۲).
۴. در کنار شرایط زمانی و مکانی متفاوت، انتظارات و اطلاعات و آگاهی‌های متفاوت خوانندگان از متن هم مزید بر علل پیشین در تعدد تفاسیر می‌شود (ریکور، ۱۳۸۴، ۶۹).

امکان نقد: ریکور کوشیده است به این نقد مهم بر هرمنوتیک فلسفی پاسخ بگوید که هرمنوتیک امکان انتقاد را منتفی و نقد را بدون ملاک اعلام می‌کند. ریکور با توجه دادن به سه نکته در مورد هرمنوتیک سنت آن را نقدپذیر دانست و همانطور که مشاهده کردیم خود او در نظریه تفسیری اش این سه نکته را جای داد:

۱. او متن را به لحاظ معنایی مستقل از سه چیز در نظر گرفت: قصد مؤلف، شرایط اجتماعی و فرهنگی پیدایش، و مخاطب اولیه آن. این رها سازی سه گانه متن شرط اساسی تحقق جنبه انتقادی در تفسیر است.

۲. او معنای تبیین را از تبیین علی در علوم طبیعی به تبیین ساختاری در نظام‌های اعتباری و اجتماعی گسترش داده و آن را در فرایند تفسیر جای داد. این عنصر موجب می‌شود که میان درک معنای متن و روش پیوند برقرار شود. روشی که قابل شناسایی است و تخطی از آن در تفسیر آن را ناصواب می‌کند.

۳. او به استقلال متن از مفسر قائل شد و تغییر یافتن مفسر پس از مواجهه با متن و اینکه متن می‌تواند از دنیای موجود در ذهنیت خواننده انتقاد کند و پیش‌فرضها یا درک قبلی او را تغییر دهد را دلیل بر امکان انتقاد از پیش‌فرض‌های مفسر دانست (Ricoeur, 1981, 91-95) نتیجه آنکه از دیدگاه ریکور ضوابط زبانشناختی بر تفسیر حکومت می‌کند و کسی که خارج از ساختار زبان تفسیری ارائه کند قابل نقد است. از سوی مقابل او با جزم‌گرایی و اینکه تنها یک تفسیر حق وجود دارد هم مخالف است؛ زیرا معنای ثابت برای متن که هدف و محور تفسیر باشد نمی‌شناسد.

ج) نکاتی در نقد هرمنوتیک پل ریکور

هرمنوتیک ریکور از سویی به مبانی هرمنوتیک فلسفی پایبند است و از سوی دیگر مبانی زبان‌شناختی خود را دنبال می‌کند و دغدغه متن محوری دارد. ما به اختصار و بدون ادعای استقصای همه نقدها، و تنها به جهت رعایت رویکرد انتقادی به برخی از نقدهایی که بر این دو حیثیت وارد می‌شود اشاره می‌کنیم.

۱. نقد آموزه‌های هرمنوتیک فلسفی ریکور

۱-۱. پارادوکس معرفت‌شناختی در هرمنوتیک فلسفی

یکی از اشکالات اساسی و بنیادین تمامی رویکردهای هرمنوتیکی که فهم را مختص به فهمنده و غیر قابل اشتراک و انتقال به دیگری می‌دانند و هر کس را دارای دنیای وجودی و یا موقعیت خاص درونی می‌شمردند که بر ذهن او حاکم است این است که نظرات آنها نمی‌تواند عام باشد و نسبیت حاکم بر آنها شامل خود آنها نیز می‌شود. برای مثال اینکه دازاین وجودی خاص دارد که نحوه درک خاص خودش را دارد شامل شخص هیدگر می‌شود و او نمی‌تواند ادعا کند که فهم او از دنیای واقع که به معرفی دازاین منجر شده است مطابق با واقع و در حق همگان جاری می‌باشد. یکی از نتایج شناخت فلسفی افرادی چون نیچه و هرمنوتیک فلسفی هیدگر و گادامر آن است که هیچ فهم ناب و ثابتی نداریم و فهم‌ها همواره در حال تغییر و تحول بوده و نسبت به انسان در شرایط گوناگون متفاوت خواهند بود. اگر بخواهیم از کلیت مدعیاتی چون: «همه‌ی فهم‌ها تاریخ‌مندند» دفاع کنیم دچار این اشکال می‌شویم که خود این گزاره به عنوان یک فهم آیا تاریخ‌مند است یا خیر؟ اگر تاریخ‌مند است پس امکان دارد روزی فهم انسانی با ملاک‌های خاصی ثبات پیدا کند و اگر تاریخ‌مند

نیست و خود این گزاره مطلقاً درست و مطابق واقع است ملاک ثابت بودن او چیست و به چه دلیل این ملاک در مورد گزاره‌ها و باورهای دیگر صادق نباشد (اشتراوس، ۱۳۹۳، ۴۳-۴۴).

۲-۱. راه نافرجام ریکور در شناخت اگزیستانس بر اساس وساطت

زبان

ریکور تحت تأثیر هیدگر تلاش می‌کند که هستی‌دازاین را بشناسد، اما برای شناخت وجود انسانی وساطت زبان را شرط لازم دانسته و شناخت شهودی ذات را ناکارآمد قلمداد می‌کند. او بر این باور است که انسان را تنها می‌تواند از طریق پدیدارشناسی بروزات و آثارش شناخت. روشن است که اگر هستی‌شناسی با فهم تأویلی بروزات و تجلیات وجود انسانی گره بخورد، در حالی که این تأویل‌ها خود متعارض و گاه بی‌پایان هستند و وجود انسانی به مقتضای فهم سیالش در دیالکتیک تأویل‌های متعارض و یا متفاوت در آمد و شد است، آنگاه خود هرمنوتیک تأویل مانعی «غیر قابل عبور»^۱ به سوی این هدف خواهد بود (Ricoeur, 1974, 13) وجودی که یک فلسفه هرمنوتیکی از آن سخن بگوید همواره وجودی تأویل شده است. وحدت این تأویل‌های گوناگون از ابعاد انسان کاری بس دشوار است و انسانی که در حوزه تأویل اسیر است تنها به شخصی می‌ماند که از روی صخره‌ای در وسط دریا از دور به ساحل نجات نگاه می‌کند و نمی‌تواند به آن نزدیک شود. ریکور با تعبیر زیر از نقصان فوق یاد می‌کند: «هستی‌شناسی به راستی در حکم سرزمین موعود فلسفه‌ای است که از زبان و تأمل آغاز می‌شود، اما سوژه سخنگو و تأمل‌گر همانند موسی ^{عليه السلام} پیش از مرگ فقط می‌تواند نگاهی کوتاه به این سرزمین موعود بیاندازد» (Ricoeur, 1974, 14)

۲. نقد مبانی مرتبط با متن و نظریه تفسیری

۲-۱. نقد استقلال معنایی متن از نیت مؤلف

بیان شد که ریکور علاوه بر مبانی هرمنوتیک فلسفی در آثار گوناگونش به سه عامل دیگر برای استقلال معنایی متن از مؤلف اشاره کرده است: ۱- فاصله‌مندی نوشته از مؤلف، زمینه و مخاطبان اولیه. ۲- مغالطه قصدیت و تفاوت غایت از متن با معنای

1. Unsurpassable.

آن. ۳- نمادین بودن کلمات و عدم امکان توقف ذهن خواننده در انتقال از یک معنا به معنای دیگر. این موارد موجب می‌شوند ریکور نیت مؤلف را در معنای متن نادیده بگیرد و معنای متن را در مکانی جز نیت مؤلف جستجو کند، اما به نظر می‌رسد که اولاً توجه به قصد مؤلف از دیدگاه اهل یک زبان لازم، و نادیده گرفتن نیت مؤلف در فهم متن امری غیر موجه است، و ثانیاً این مبانی نمی‌تواند استقلال معنای متن از مؤلف را توجیه کند.

۱-۲. لزوم توجه به قصد مؤلف

در تأیید وابستگی معنای متن به قصد مؤلف استدلال‌ها و شواهد متعددی را می‌توان اقامه نمود که در اینجا به اختصار به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

اول: متن دارای خاصیت رسانه‌ای است و پیرامون این خاصیت نظام عقلایی عظیمی شکل گرفته است. نوشته‌ها و سخنان در ادارات و دادگاه‌ها مورد استناد قرار می‌گیرند و بر اثر آن افراد مجازات می‌شوند، مقاصد نویسندگان مورد بازپرسی واقع می‌شود و در دفاع از متهمان توجه می‌شود که فلان معنا مقصود نویسنده و گوینده نبوده است. با وجود شکل گرفتن این نظام ارتباطی گسترده چگونه می‌توان وابستگی معنای نوشته به مراد نویسنده را به بهانه‌های فوق نادیده گرفت؟

دوم: باور به پیوستگی متون و تحقق توضیح و تلمیح در متون بدون باور به اینکه معنای متن در قصد مؤلف شکل می‌گیرد معنا ندارد. به طور ارتكازی و کاملاً طبیعی و عقلایی در زمانی که به تفسیر و فهم کتاب یا مقاله یک نویسنده اشتغال داریم، در برخی فقرات مبهم به سراغ سایر متون و مقالات او می‌رویم تا به مدد وضوح و روشنی موضوع بحث در دیگر آثار وی این ابهام را برطرف نماییم. پرسش آن است که چرا چنین می‌کنیم و چرا به متون نویسندگان دیگر برای رفع ابهام از این متن مراجعه نمی‌کنیم؟ ارتباط یک متن با متن دیگر و نظارت محتوایی یکی بر دیگری آیا جز به محوریت مؤلف مشترک که حلقه اتصال آن دو است قابل تصویر است؟ آنچه متن الف را با متن ب پیوند می‌دهد و در سایه این پیوند می‌توان ابهامات یکی را با دیگری رفع کرد این نکته است که مؤلف هر دو، شخص واحدی است و معانی مقصود خویش را به کمک این دو متن عرضه کرده است. اگر چنین نباشد و قصد و نیت مؤلف سهمی در حریم معنایی متن نداشته باشد، متون جز سلسله‌های متکثر و پراکنده از نشانه‌های زبانی نخواهند بود که فاقد حیث التفاتی و نظارتی به یکدیگر خواهند بود. به قول

«پیتز ژول» به صرف مشاهده برخی شباهت‌ها میان دو قطعه شعر نمی‌توان ادعا کرد که یکی اشاره و تلمیح به دیگری دارد؛ زیرا اشاره و تلمیح «امری قصدی» است و باید ملاحظه کرد که آیا شاعران آنها معاصر بوده‌اند یا نه و کدام یک بر دیگری مقدم است. متن از آن جهت که متن است، فاقد عنصر قصد است تا اشاره و تلمیح و چنین نظارت‌هایی بدون در نظر گرفتن قصد مؤلف به خود متون قابل انتساب باشد (Juhl, 1980, 59).

سوم: دغدغه‌های عقلایی در تعامل با متن وجود دارد که بدون باور به اینکه معنای متن در نیت مؤلفان جای دارد این دغدغه‌ها بی معنا است. حساسیت افراد و صاحب‌نظران بر درست فهمیده شدن، واکنش جدی و اعتراض آمیز آنان به کسانی که در مقام تفسیر متون آنان به خطا می‌روند و معنای مقصود آنان از آن نظریه و متن را مطابق با آنچه مراد آنان بوده است، فهم نمی‌کنند شاهد روشنی بر ارتکازی و عقلایی بودن محوریت قصد مؤلف در فرایند فهم متن است. همچنین نقد و داوری بلاغت اثر، از کارهایی است که ما با متن انجام می‌دهیم. مثلاً درباره میزان توفیق یا ناکامی یک شعر یا قطعه ادبی در انتقال درست و صحیح مقصود قضاوت می‌کنیم. قضاوت درباره توفیق یا ناکامی متن در حوزه بلاغت منوط به در نظر گرفتن مؤلف و قصد اوست؛ در غیر این صورت معیاری برای داوری درباره رسایی و نارسایی متن در بیان معنا وجود نخواهد داشت و این قسم فعالیت‌های تفسیری موضوع خود را از دست می‌دهد (کوزنزهوی، ۱۳۷۱، ۱۰۲).

۲-۱-۲. بررسی آموزه فاصله‌مندی

ریکور بیان کرد که در هنگام تبدیل دیسکورس زبانی به نوشتاری، سخن از گوینده و مخاطب اولیه و زمینه صدور فاصله می‌گیرد و به این ترتیب تطابق میان مقصود و معنا، فناء لفظ در مصداق و نیز قرائن غیر زبانی که می‌توانست دلالت بر نیت گوینده و محکی او کند از بین می‌رود و در نتیجه وابستگی معنای متن به نیت مؤلف قطع می‌شود، اما واقعیت این است که هیچ یک از موارد فوق نمی‌تواند وابستگی معنای تصدیقی متن را به نویسنده از بین ببرد و تنها می‌توان پذیرفت که کشف نیت نویسنده از متن در برخی از متون پس از گذشت زمان و موقعیت خاص مشکل می‌شود. درجه اطمینان به کشف مقصود نویسنده از متن در نوشته‌های مختلف متفاوت است. نکاتی که ریکور بر آنها پای می‌فشارد بیشتر در متونی است که: (۱)

صورت مبدل یک گفته به نوشته هستند نه نوشته‌هایی که از اول از ذهن به نوشته در می‌آیند و نویسنده در آنها تلاش می‌کند که تمام قرائن دال بر واقع را در خود نوشته جای دهد. ۲) نوشته‌هایی که مخاطب خاص دارند نه نوشته‌هایی که نویسنده از اول هیچ مخاطب ویژه‌ای را در نظر نمی‌آورد. ۳) نوشته‌هایی که بیشتر گزاره‌های خارجی به استفاده می‌کنند نه نوشته‌هایی که مانند قوانین در آنها از گزاره‌های حقیقیه استفاده می‌شود.

۳-۱-۲. نکته‌ای در مورد مغالطه قصدی

نویسنده مقاله مغالطه قصدی گمان کرده است که تکیه بر نیت گوینده به مثابه معنای متن خلط میان «غایت» از متن با «معنای» آن است. او می‌گوید هدف از القای متن این است که معنایی به مخاطب برسد اما معنای متن چیز دیگری است که شاید با آن معنای مورد غرض مطابق باشد و شاید نباشد، و نباید میان معنای متن با معنای موجود در نیت متکلم خلط نمود. در جواب باید گفت که در این مقاله میان معنای ذاتی متن و معنای مراد از متن خلط شده است؛ آنچه مورد تأکید ایشان است معنای تصویری از متن است و بنابر نظر خود ریکور آنچه اهل زبان هنگام تحقق دیسکورس گفتاری یا نوشتاری و به فعلیت رسیدن بخشی از زبان به عنوان یک ابراز وجودی، از متن توقع دارند و می‌فهمند معنای مراد نویسنده است.

۴-۱-۲. عدم تنافی نمادین بودن کلمات و تعدد معنا با تکیه بر نیت مؤلف

ریکور انتقال ذهن مخاطب از الفاظ به مدالیلی که مراد نویسنده نبوده را دلیل بر آن می‌داند که معنای متن ربطی به نیت مؤلف ندارد. او درباره الفاظ نمادین و چند معنا بیان کرد که نویسنده نمی‌تواند به خواننده بگوید از متن من تنها همین یک معنا را بفهمید؛ زیرا ذهن از معنایی به معنای دیگر منتقل می‌شود. بلکه چه بسا الفاظ بر وجود حقایقی در روان و تفکر مؤلف دلالت کنند که خود او نیت آشکار کردن آن را نداشته و از کشف آن حقیقت رنجیده خاطر شود، اما الفاظ او دلالت بر آن حقیقت می‌کند. با توجه به مطالب گذشته نقد این دلیل هم روشن می‌شود؛ زیرا هر چند لفظ به مثابه یک وجود می‌تواند مدالیل فراوانی داشته باشد اما اینها تنها مدالیل تصویری هستند. قطعاً ما منکر مدالیل تصویری برای الفاظ نیستیم، اما وجود این مدالیل باعث نمی‌شوند که دست از نیت صاحب سخن برداریم بلکه معتقدیم مدلول تصدیقی متن تابع نیت متکلم است و بدون آن معنا ندارد.

۲-۲. مبهم بودن آموزه مؤلف ضمنی و نیت متن

ریکور با از دست دادن مؤلف حقیقی و قصد و زمینه نمی‌تواند معنای درستی برای محکی و حیثیت حکایت‌گری از واقع ارائه دهد، بدون مؤلف معلوم نیست چگونه می‌شود متن درباره چیزی سخن بگوید؛ مگر اینکه یک مؤلف ضمنی در متن در نظر آورد. اما مراد از مؤلف ضمنی چیست؟ آیا امری جدید و جدای از مؤلف واقعی است یا در ارتباط با آن است؟ اگر این مؤلف ضمنی یک امر جدید و فرضی است که نمی‌توان برای آن ثباتی در نظر گرفت جز همان معنای ساختاری متن؛ زیرا کسی غیر از زبان آنجا وجود ندارد که بخواهد معنایی را قصد کرده باشد، اما تنها به واسطه زبان و ساختارهای آن و بدون قصد و نیت واقعی، کنش غیر بیانی و کنش از طریق بیانی معنا نخواهد داشت؛ حال آنکه متون این کنش را در خود جای داده‌اند. اگر متن از قصد مؤلف واقعی سخن نگوید چگونه می‌تواند از عالم واقع سخن بگوید؟

اگر منظور ریکور از مؤلف ضمنی آثاری از قصد مؤلف است که همچنان در متن با گذر زمان باقی مانده است، این قابل پذیرش است. حکایت الفاظ از قصد مؤلف امری تابع قرارداد عقلایی است که گذر زمان هیچ تأثیری بر ماهیت آن نمی‌تواند داشته باشد؛ زیرا در ماهیت دلالت (که امری اعتباری است) وحدت یا فاصله زمانی لحاظ نشده است. پس چه اشکالی دارد در عالم اعتبار عقلا اعتبار کند که متن بر قصدی که مدتی پیش محقق شده است دلالت کند و این دلالت‌گری همراه متن باقی بماند؟ بنابر این مؤلف ضمنی همان مؤلف واقعی است که تنها آن مقدار از حکایت‌گری که وابسته به قرائن خاص زمانی بوده و به قرائن متنی تبدیل نشده است را از دست داده است. بنابر این مؤلف ضمنی چیزی جز همان بقای مؤلف واقعی در ضمن متن نیست. این معنا از مؤلف ضمنی قابل پذیرش است اما موجب حیات مؤلف واقعی خواهد بود نه مرگ آن.

۳. نسبی‌گرایی در هرمنوتیک ریکور

ریکور می‌کوشد از نسبی‌گرایی مطلق خارج شده و ثبات در فهم را در تفسیر متون توجیه نماید. او در بحث فهم متن، فهم زبان‌های بیگانه (ریکور، پاییز و زمستان ۱۳۷۸، ۲۰۳) شکل‌گیری خاطره جمعی مشترک برای جامعه انسانی (ریکور، ۱۳۷۴، ۵۰-۵۱) و ... ثبات در فهم‌های گوناگون را هر چند که فهمنده‌ها تابع سنت‌های گوناگون زبانی و غیر زبانی باشند، پذیرفته است، اما می‌دانیم که ریکور در

تفسیر تابع باورهای هرمنوتیک فلسفی است، بنابر این هیچ گاه نمی‌تواند مقاومت جدی در برابر نسبیت انجام دهد. در اینجا علاوه بر دیدگاه‌های هرمنوتیک فلسفی به دو عامل نسبیت زای دیگر اشاره می‌کنیم:

۱-۳. انکار وابستگی معنای متن به قصد مؤلف

به نظر می‌رسد مهم‌ترین عامل برای از دست دادن معیار در تفسیر و فرو افتادن به وادی نسبی گرایی دست کشیدن از نیت مؤلف به عنوان یک وجود ثابت و واقعی باشد. ریکور به وجود معیار برای تفسیر باور دارد و می‌گوید باید تفسیر معتبر و نامعتبر را بر اساس قوت احتمال تشخیص داد. سؤال این است که اگر بگوییم تفسیر الف از تفسیر ب محتمل تر است منظورمان چیست؟ «هرش» وقتی قوت احتمال را مطرح می‌کند طرف اضافه آن را احتمال مطابقت با نیت مؤلف که محور تفسیر است می‌داند، اما ریکور این محور را کنار گذاشته است و نیت متن هم بدون در نظر گرفتن نیت مؤلف نمی‌تواند حقیقتی داشته باشد. بنابر این ریکور با کنار گذاشتن نیت مؤلف، جز معنای زبانی متن تکیه گاهی برای نقد تفسیر باقی نمی‌گذارد که این تنها در یک مرحله از تفسیر کار آمد است. حال سوال این است که اصلا چرا باید معنای زبانی متن در تفسیر آن دخیل باشند؟ اگر خاصیت رسانه‌ای الفاظ را لحاظ نکنیم (که مؤلف برای رساندن نیتش از این الفاظ نه الفاظ دیگر بهره برده است) آنگاه چه دلیلی دارد که در برابر ذهن جوال و زیبا گرای مفسر که دوست دارد متن را به یک نحوه جدید بخواند و زاینده‌گی در زبان ایجاد کند- همانگونه که مؤلف به اعتراف ریکور این امکان را در استعاره زنده و در روایت دارد (ریکور، ۱۳۸۴، ۵۴-۵۵)- از نقدهای زبانی و معیار بودن آنها سخن بگوییم؟ چه بسا تفسیری که در نظام زبانی موجود جای نمی‌گیرد ولی پس از ارائه و پسند ذوق اهل زبان به حوزه زبان اضافه شود.

۲-۳. وابسته کردن کل نگری در متن به حدس مفسر و زبان معاصر او

ریکور تبیین زبانی را تمام تفسیر نمی‌داند بلکه بیان کرد که معنای متن معنای جملات نیست بلکه هر متن محورهای اصلی و فرعی دارد که در معنای تمامی جملات در رابطه جزء و کل تأثیرگذار است. متن دارای ترکیب واحد و مشخص نیست که بتوان از آن به عنوان ترکیب نهایی متن یاد کرد بلکه این امکان وجود دارد که یک متن در قالب‌ها و ترکیب‌های مختلفی یک کل و مرکب تلقی شود. مفسر بر اساس حدس می‌تواند کلیت متن را به انحای گوناگون تصور کند؛ یعنی انتخاب این که کدام

عناصر اصلی و کدام فرعی هستند به حدس و نگرش مفسر بستگی دارد (Ricoeur, 211-212, 1981) این تلقی به نسبی گرایی می انجامد. دخالت عنصر حدس خواننده و عدم امکان قضاوت در مورد حدس های گوناگون به خاطر تساوی ساختار زبانی متن نسبت به آنها در حالی که هر خواننده احتمال حدس های گوناگون دارد در حقیقت نسبی گرایی در فهم متن است که تنها ضابطه اش ساختار زبانی معاصر مفسر است نه ساختار زبانی معاصر صدور متن. بنابر این تفسیر متن با تغییر در عامل زمان و خواننده متغیر خواهد بود.

نتیجه گیری

ریکور به باورهای اصلی هرمنوتیک فلسفی چون نظریه دازاین هیدگر و امتزاج افق های گادامر پایبند است. او ایده های هرمنوتیک کلاسیک و رماتیک را مورد نقد قرار داده و به وسیله تعامل فکری با منتقدان هرمنوتیک فلسفی می کوشد بر مشکل نسبیت حاصل از آموزه های آن فائق آید. هرمنوتیک ریکور از تئوری های گوناگون اندیشمندان پیشین چون زبان شناسی ساختار گرایانه سوسور، نظریه کنش گفتاری آستین، تمایز معنا و ارجاع فرگه و پدیدار شناسی هوسرل متأثر می باشد. ریکور در تئوری هرمنوتیکی خود معنایی گسترده برای متن قائل است که شامل کنش انسانی می شود و از این جهت هرمنوتیک او می تواند راهی برای فهم کنش های انسانی که موضوع علوم انسانی است تلقی شود. معنای متن از دیدگاه ریکور به خاطر فاصله گرفتن از مؤلف، زمینه و مخاطب اولیه مستقل از مؤلف است و باید در مورد نشانه های قصدی به فهم مؤلف ضمنی روی آورد نه مؤلف حقیقی. در مورد خوانندگان نیز ریکور بر این باور است که متن نسبت به خوانندگان مختلف بالقوه است و دارای استقلال نسبی نسبت به خواننده می باشد. در نظریه تفسیری ریکور طی نمودن سه گام ضروری است: ۱. تبیین ساختاری؛ برای رسیدن به معنای کنش بیانی که به کشف معنای لفظ در قالب زبان توجه می کند. ۲. فهم، که برای رسیدن به معنای قصدی شکل می گیرد. این معنای قصدی به واسطه استقلال متن از مؤلف تنها جایگاهش قصد مؤلف ضمنی است. مؤلف ضمنی در حقیقت جایگاهی جز ذهنیت مفسر ندارد. ۳. تصاحب یا به خود اختصاص دادن؛ که آخرین مرحله فهم است و در آن معنای متن بر اساس ویژگی های دازاین به مفسر اختصاص پیدا می کند. ریکور بر این باور است که نمی توان متنی را تصور کرد که بدون تأویل قابل فهم باشد و با وجود

ویژگی‌های متن و مراحل تفسیر امکان منطقی بی نهایت تأویل و مطلوبیت آن را اثبات می‌کند. البته او با تأویل‌های بی ضابطه مخالف است و مرحله تبیین را معیاری برای جلوگیری از رخ دادن هرج و مرج تفسیری قلمداد می‌کند.

در مقام نقد ریکور می‌توان سه دسته از نقدها را برشمرد: دسته اول از نقدها متوجه تفکر عام هرمنوتیک فلسفی ریکور است که شامل: بیان پارادوکس معرفت شناختی در هرمنوتیک فلسفی، و بیان راه نافرجام این دیدگاه برای رسیدن به هستی شناسی جامع وجود انسانی می‌باشد. دسته دوم از نقدها متوجه مبانی مرتبط با تعریف متن و نظریه تفسیری او است. دو نقد عمده از این دسته را می‌توان اینگونه برشمرد: (۱) نقد استقلال معنایی متن از مؤلف با بیان لزوم توجه به قصد او و نادرست بودن مغالطه قصدیت و نادرست بودن نظریه فاصله مندی ریکور، (۲) مبهم بودن آموزه مؤلف ضمنی ریکور. دسته سوم از نقدها به بیان ملازمه ایده‌های هرمنوتیکی ریکور با نسبیت می‌پردازد، همان چیزی که ریکور از آن گریزان بوده است.

فهرست منابع

کتاب‌های فارسی

۱. احمدی، بابک، ۱۳۷۲، *ساختار و تأویل متن*. تهران، نشر مرکز.
۲. اشتراوس، لئو، ۱۳۹۳، *حقوق طبیعی و تاریخ*، ترجمه باقر پرهام، تهران، آگاه.
۳. داونهوار، برنارد، و پلاور، دیوید، ۱۳۹۴، *پل ریکور*، ترجمه ابوالفضل توکلی شانديز، تهران، ققنوس.
۴. ریکور، پل، ۱۳۸۴، *زندگی در دنیای متن*، ترجمه بابک احمدی، تهران، نشر مرکز.
۵. ریکور، پل، و شانزو، ژان پیر، ۱۳۸۸، *طبیعت و قاعده: آن چه سبب می‌شود تا فکر کنیم*، ترجمه عبدالرحمن نجل رحیم و بابک احمدی، تهران، نشر مرکز.
۶. سرل، جان، ۱۳۸۵، *افعال گفتاری*، ترجمه علی عبداللهی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۷. کوزنزهوی، دیوید، ۱۳۷۱، *حلقه انتقادی*، ترجمه مراد فرهاد پور، تهران، گیل.
۸. نیچه، فردریش، ... و دیگران، ۱۳۷۹، *هرمنوتیک مدرن: گزیده جستارها*، ترجمه بابک احمدی، مهران مهاجر، محمد نبوی، تهران، مرکز.
۹. هولاب، رابرت، ۱۳۷۵، *یورگن هابرماس نقد در حوزه عمومی*، ترجمه: حسین بشیریه، تهران، نشر نی.
۱۰. واعظی، احمد، ۱۳۸۰، *درآمدی بر هرمنوتیک*، قم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

مقالات فارسی

۱. بابک معین، مرتضی، زمستان ۱۳۹۱، *استعاره و پیرنگ در اندیشه پل ریکور*، نقد ادبی، ش ۲۰، ص ۷ تا ۲۶.
۲. ریخته گران، محمد رضا، ۱۳۸۰، *پدیدارشناسی چیست؟*، فلسفی، شماره ۲، ص ۱۹۳ تا ۲۰۰.
۳. ریکور، پل، اسفند ۱۳۸۵، *فلسفه و زبان دینی*، ترجمه سید علی حسینی، معرفت، ش ۱۱۱، ص ۵۰ تا ۵۹.
۴. ریکور، پل، پاییز و زمستان ۱۳۷۸، *جانشین ترجمه*، مترجم: م. کاشیگر، زیبا شناخت، ش ۱، ص ۲۰۱ تا ۲۱۲.
۵. ریکور، پل، ۱۳۷۴، *خاطره، تاریخ و فراموشی*، گفتگو، ش ۸، ص ۴۷ تا ۵۹.

۶. ریکور، پل، تیر ۱۳۸۵، *استعاره و مسأله اصلی هرمنوتیک*، ترجمه حمید بهرامی راد، اطلاعات حکمت و معرفت، ش ۲۳۶۵۸، ص ۹ تا ۱۲.
۷. سیم، استوارت، تابستان ۱۳۸۰، *ساختارگرایی و پساساختارگرایی*، مترجم: فتاح محمدی، فارابی، ش ۴۱، ص ۱۱۱ تا ۱۳۸.
۸. مور، هنریتا، بهار ۱۳۷۸، پل ریکور: *کنش، معنا و متن*، اقتباس و تلخیص: نسیم مجیدی قهرودی، نامه فرهنگ، ش ۳۴، ص ۱۶۱ تا ۱۶۵.

منابع انگلیسی

1. Bontekoe, Ronald, (1996), *Dimensions of the Hermeneutic Circle*, New Jersey, Humanities Press.
2. Farber, Marvin , (1966), *Edmund Huserl and the aims of phenomenology*, in *The Motive, Methoe an Impact of Huserl Thought*, New york, Harper & Row.
3. Heidegger, Martin, (1962), *Being and Time*, New York City/Evanston, Harper & Row.
4. Peter, D. Juhl, (1980), *Interpretation: An Essay in the Philosophy of Literary Criticism*, Princeton university press.
5. Ricoeur, Paul, (1995), *Intellectual autobiography*, in *The Philosophy of Paul Ricoeur*, Edited by Lewis Edwin Hahn, Chicago and La Salle Illinois, Open Court.
6. Ricoeur, Paul, (1974), *The Conflict of Interpretations: Essays in Hermeneutics*, ed. Don Ihde, trans. Willis Domingo et al. Evanston, Northwestern University Press.
7. Ricoeur, Paul, (1981), *Hermeneutics and the Human Sciences: Essays on Language, Action and Interpretation*, ed. trans. John B. Thompson, Cambridge: Cambridge University Press.
8. Ricoeur, Paul, (1984, 1985, 1988), *Time and Narrative*, 3 vols., trans. Kathleen Blamey and David Pellauer, Chicago: University of Chicago Press.
9. Ricoeur, Paul, (1991), *From Text to Action: Essays in Hermeneutics*, trans. Kathleen Blamey and John B. Thompson, Evanston: Northwestern University Press.
10. Thompson, John B., (1984) *Critical Hermeneutics: A Study in the Thought of Paul Ricoeur and Jürgen Habermas*, Cambridge University press.

11. Werner G. Jeanrond, (2005), *Text and Interpretation a Categories of Theological Thinking*, Tr.: Thomas J. Wilson, Wipf & stock publisher.